

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

عبد اللطیف صدیقی للندری

شکوه

روزگاری شد ندارم هیچ از یاران جواب
می تپید از دوریش، قلب پریشم با شتاب
کی وجود ناتوان بی لطف او شد لحظه ای
نی در ایام جوانی، نی به پیری نی به خواب
هیچ میدانی چه شد یکبارگی بر دم ز یاد
نی فرستند نامه و نی نامه را گوید جواب
حال زار من نپرسیده دمی در غم رستم
روز ها افغان و زاری شب دلم همچون کباب
شکوه ها دارم ازین چرخ فلک و حسرتا
گر غرور و شان دارد محو گردد چون حباب
دل نشائی بست بر گیتی پشیمان سازدت
در همه دار وجود از ماه و سال و فصل و باب
آن که ما را خواند یارش بی سبب از ما رمید
بوده گویا یار نانی و زبانی در حساب
چون که یاد آید مرا مهر و محبت های دل
این دل بسمل صفت از غم همی گردد خراب
گله ها باشد ز یاران زبانی ای عزیز
چرب حرفی ها بود اندر نظر همچون حباب
یار جانی کو که تا جان را به فریانش کنم؟
دل نهم در رهن او، چون دل نهادم زی کتاب
دوست نانی را بده نانی و با زورش بران
چون بدارد حیلها و مکرها اندر غیاب

پیر گشتم مستی جانم "لطیف"، از حد گذشت
همچو مستی ها که خیزد از خم کهنه شراب